

می نویسم چون می ترسم

گفت وگویی لنا کلم تگ با هر تا مولر

پرونده

می نویسم چون می ترسم، مثل کسی که در تاریکی سوت می زند تا نترسد. می گوید زبان برایم بی اهمیت است. زبان فی نفسه نمی تواند وسیله ای برای ابراز مخالفت یا مقاومت باشد. هنر من در این است که زبان را چنان به کار بگیرم که کسی نتواند از آن سوءاستفاده کند. آیا به همین علت است که می نویسی؟ می نویسم چون به نوشتن عادت دارم. می نویسم تا جهان را درک کنم، برای نویسنده شدن ننوشته ام. می نویسم چون می ترسم. نوشتن ترس مرا می ریزد. نوشتن درباره استبداد دوران چائوشسکو در همه آثار

تو هست.

موضوع را من انتخاب نمی کنم. موضوع به سراغم می آید. من در این راه تنها نیستم. نویسنده های زیادی هستند که چنین رفتاری با زبان دارند. شما آلمانی زبان هستید، در رومانی هم که بودید جزو اقلیت آلمانی آن کشور به حساب می آمدید. امروز هم که در آلمان هستید از رومانی می نویسید. منتقدان آلمانی از شما می خواهند که رومانی را فراموش کنی و از آلمان بنویسی.

طبعاً در نوشتن به زخم هایی می پردازم که روح را آزرده و باعث و بانی آن زخم ها، رومانی است. سایه هایی از رومانی مثل بختک روی من افتاده که

از آن ها خلاصی ندارم، مگر درباره شان بنویسم. سایه هایی که باعث می شود سؤال کنم. سایه هایی که نمی توانم انکار کنم.

ترس با قلمت چه کرده؟

تیزترش کرده. می نویسم چون می ترسم. در خیال خود پر می کشم به رومانی چائوشسکو و چیزهایی می بینم که شاید دیگران نبینند.

نقش خانواده در نویسنده شدن شما چه بود؟

ترس و هراس از همان ابتدا با من بوده. پدرم در جنگ جهانی دوم جزو رسته های اس اس بود و مادرم پس از جنگ به اسارت نیروهای شوروی درآمد و به اردوگاه کار اجباری منتقل شد. □



مولر در نیچی دورف و به قول آلمانی ها نیتسکی دورف به دنیا آمد. پدر بزرگش از زمین داران متمول بود و بازرگان موفق به حساب می آمد. پدرش در واقع اس اس خدمت می کرد. مادرش هم پنج سال در گولاگ اسیر بود. در اردوگاه کار اجباری در اوکراین. در سال ۱۹۷۶ مترجم کارخانه خودروسازی بود و در سال ۱۹۷۹ به سکیوریتات یا سازمان امنیتی رومانی احضار شد. در آن جا از او خواستند همکاری کند تا او را در پناه حمایت خود نگه دارند و همه گونه وعده ای هم دادند. گویا وقتی از او نامید شدند، دیگر جایی برای او در کارخانه نبود و به عنوان عنصر نامطلوب پدرش را خواستند. بعد از اخراج از کارخانه با آموزش زبان آلمانی روزگار می گذرانند و با تدریس خصوصی و تدریس در کودکان درآمد مختصری داشت که هر چند کفاف زندگی اش را نمی داد، اما از هیچ بهتر بود.

در سال ۱۹۸۵ درخواست خروج از کشور را ارائه کرد که با شوهرش به آلمان برود. درخواستی که هر چند در ابتدا با مخالفت و ممانعت مقامات روبه رو شد، اما دو سال بعد توانست همراه با شوهرش ریچارد واگنر رمان نویس اجازه خروج از کشور را بگیرد. یک سال بعد از اقامت آن ها دیوار برلین فرو ریخت و آلمان شرقی و آلمان غربی به صورت یکپارچه درآمدند. در سال های بعدی اقامت، پیشنهادهایی برای تدریس در دانشگاه های آلمان و کشورهای دیگر به او شد. در سال ۱۹۹۵ به عضویت فرهنگستان شعر و ادب آلمانی درآمد، اما دو سال بعد از مرکز بن آلمان کناره گیری کرد و علت تصمیم خود را ادغام آن مرکز با شعبه مستقر در جمهوری دموکراتیک آلمان ذکر کرد.

خبرچین های سکیوریتات که در اردوی تابستانی آلمان و رومانی شرکت کرده بودند، انتقاد کرد. رمان هر آن چه دارم با خود می برم، نامزد جایزه کتاب آلمان

در سال ۲۰۰۸ نامه سرگشاده ای برای حوریه رومان پاتایی بوجی رئیس مؤسسه فرهنگی رومانی نوشت و از حمایت مادی و معنوی آن مؤسسه از دو تن از

شد، اما جایزه را به کاترین اشمیت دادند. مولر در این کتاب شرح اعزاز جوانی را به گولاگ‌های اتحاد شوروی به تصویر می‌کشد که به واقع اشاره‌ای به سرنوشت آلمانی‌هایی است که در ماورالنهر به اجبار ساکن شدند. دستمایه او خاطرات شفاهی اسکار یاستیور شاعر و تجربه‌های مادر خودش بود.

دنيس بَک که به دیدار مولر رفته بود، متوجه شد که ميز کارش پر از حروفی است که از روزنامه‌ها قیچی کرده و در متن ادبی خود می‌چیند. آکادمی نوبل سبک مولر را با کافکا می‌سنجد، هرچند همین آکادمی در زمان حیات کافکا اعتنایی به آثار او نداشت و جایزه را به گمنامانی داد که حالا فقط در کتاب‌های تاریخ ادبیات یافت می‌شوند آن هم در حد چند خط معرفی درحالی‌که کافکا شهرت باورنکردنی دارد و آثارش به زبان‌های گوناگون جهان ترجمه شده و شهرتش از مرزهای بی‌شمار فرهنگی گذشته و حتی وارد واژگان سیاسی شده است.

مولر البته به تأثیرپذیری از کافکا اذعان دارد. اما به‌طور مبسوط در این باره سخن نگفته است. او ریشه خود به مطالعات دانشگاهی در زمینه ادبیات آلمانی و رومانیایی می‌رساند. مولر معتقد است که موسیقی محلی رومانیایی جایگاه خاصی در دل او دارد. مولر می‌گوید: «زمانی که طنین ترانه ماریا تاناسه را شنیدم، خارق‌العاده بود، برای نخستین‌بار حس کردم موسیقی محلی یعنی چه، موسیقی محلی رومانی با زندگی پیوند واقعی دارد.» منبع الهام دیگر او شوهرش ریچارد واگنر است. هر دو در رومانی بزرگ شده‌اند و هر دو به گروه قومی ساوایی تعلق دارند و در رشته ادبیات رومانی و آلمانی قبول شدند. هر دو معلم آلمانی بودند و در آکسیون گروه بانات که از فعالان سیاسی و اجتماعی تشکیل، عضو هستند. واگنر هم مثل هر تا مولر نویسنده است. آثار مولر هر چند داستانی

است اما ارجاعات متنی و حاشیه آن‌ها اغلب به آدم‌های خاص است، کسانی که در جامعه حضور دارند، چه آن‌هایی که در قدرت هستند و چه آن‌هایی که بر قدرت. سرزمین گوجه‌های سبز را پس از مرگ دو تن از دوستانش نوشت که مولر دست نیروهای سکیوریتات را در سربه نیست شدن آن‌ها می‌دید. یکی از شخصیت‌های رمان هم از دوستان نزدیک او در آکسیون گروه بانات پرداخته شده.

رمان سوم مولر در خوابگاه دانشجویی دوران نیکولای چائوشسکو می‌گذرد که در آن دختری به نام لولا از شهرستان می‌آید تا روسی بخواند. لولا که تربیت روستایی دارد ناگهان با فضایی روبه‌رو می‌شود که در آن یک جفت جوراب نایلونی رؤیا و آرزو می‌شود. و ریمبل‌های دست‌ساز بی‌کیفیت که با آب دهان خیس می‌خورد می‌شکند و رگه‌های سیاه را بر صورت دخترها می‌ریزد. لولا که با تربیت روستایی خود در کودکی آمادگی زندگی پر فراز و نشیب شهر را ندارد مورد تجاوز جنسی قرار می‌گیرد و با کمر بند، خود را حلق‌آویز می‌کند و پس از مرگ از حزب کمونیست اخراج می‌شود. راوی داستان یکی از هم‌اتاقی‌های اوست که از نظر سیاسی مورد سوء ظن دستگاه است.

سرزمین گوجه‌های سبز که به فارسی هم ترجمه شده است و غلامحسین میرزاصالح آن را به همت نشر مازیار منتشر کرده است، روایت دردناک زندگی در



جامعه کمونیستی رومانی است. اصل کتاب البته به رومانیایی نوشته نشده است. هر تا مولر آلمانی‌زبان است. اقلیت آلمانی در قرن هجدهم به ترغیب حاکمان خاندان هایسبرگ در سرزمین‌های مجارستان که به تازگی از امپراتوری عثمانی پس گرفته بودند، مستقر شدند. بخشی از این سرزمین‌ها بعد از جنگ جهانی اول به رومانی واگذار شد. اقلیت آلمانی رومانی در جنگ جهانی دوم به مدد همکاری و هم‌پیمانی رومانی با هیتلر توانست جابای خود را محکم کند. به صورت اقلیت ممتاز به حمایت خود ادامه داد، اما چائوشسکو که به ملی‌گرایی رومانیایی‌ها می‌زد سعی داشت با فشار به اقلیت‌های قومی دیگر موقعیت ممتاز رومانیایی‌ها را حفظ کند. خانم مولر این فشار و آزار و اذیت را در دهه هفتاد و هشتاد حس می‌کرد و در داستان‌های خود گنجانده، به‌خصوص در رمان سرزمین گوجه‌های سبز.

خانم مولر می‌گوید: «زبان مادری من آلمانی بود. مثل کافکا نویسنده چک که به آلمانی می‌نوشت.» مایکل هوفمان که این اثر را به انگلیسی ترجمه کرده تلاش زیادی به خرج داده تا حس و حال پنهان در پشت واژه‌ها را به تصویر بکشد. راوی و دوستانش در رومانی عنصر مطلوبی شناخته نمی‌شدند و توان دل بستگی‌ها و همبستگی‌های پدران‌شان با هیتلر را پس می‌دادند. هر تا می‌گوید: «پدرم افسر اس‌اس بود. می‌فهمم چی می‌گویم، اما مگر مقصر من بودم.» □